نگاه

اعجوبه‌ای آفریده شده برای نوشتن

امیر مهنا

زمانی که از نویسندگان ترکیه حرف می‌زنیم! اولین نویسنده‌ای که اسمش ذهن‌تو را دیگران به یاد ما ایرانی‌ها می‌آید «عزیز نسین»است. طنزنویسی با رویکرد انتقادهای ریز و درشت به مسائل اجتماعی، اقتصادی و البته سیاسی دارای وجوه جهانشمول نسین نویسنده‌ای است که مثل آب‌خوردن طنز می‌نویسد چون برای سوژه‌هایش راه دوری نمی‌رود و معمولا هم با کسی شوخی ندارد. شناخت جامعه زمان خود به علاوه مطالعات گسترده در تکمیل این شناخت از زوایایی چون شخصیت‌شناسی، روانشناسی و جامعه‌شناسی باعث شده که مخاطب آثار این نویسنده، کلمه به کلمه کارهایش را حرف‌هایی برآمده از زبان خود ارزیابی کند و به قول معروف دچار نوعی همذات‌پنداری در روند آثار شود. شخصیت‌های آثار نسین، شخصیت‌هایی برآمده از کف اجتماع‌اند. شخصیت‌هایی قدرتمند و دارای ایجاد حسی از باور که به دلایل گوناگون، محکوم به ایستایی و توقف رشد و حتی عقب‌گردهای تاریخی‌اند. یعنی رگهای از طنز موقعیت که نه در دام زورنالیسم محض گرفتار می‌شود و نه تن به تکرار آزاردهنده می‌دهد. در مرور آثار عزیز نسین به این واقعیت غیرقابل انکار می‌رسیم که آنچه بیش از هر مورد دیگر برای این نویسنده اهمیت داشته، احترامی چون و چرا به شعور مخاطب است. مخاطبی که در هر سطح از دانش اجتماعی می‌تواند با سیر روایت‌های سراست و بدون پیچیدگی‌های دست‌وپاگیر هم‌افشود. یکی از منتقدان حوزه ادبیات داستانی در جایی گفته است که منتقدان به این جهت از آثار طنز تنفر دارند که به علت خنداندن خواننده، تمام راه‌ها را بر نقد و نظر فنی می‌بندند و نظر منتقدبر یک اثر طنز معمولا جدی گرفته نمی‌شود و اغلب با عکس‌العمل‌های منفی روبه‌روست. نظر گاه این منتقد بدون شک شامل همه کارها در حوزه طنز نمی‌شود اما یکی از مصداق‌های بارزش، تک‌تک آثار نسین است. در میان کارهای این نویسنده که اغلب به چندین زبان زنده دنیا ترجمه شده‌اند، کمتر اثری یافت می‌شود که مورد نقد و بررسی موشکافانه قرار گرفته باشد چون آنمصفر این آثار بیش از آنکه ریشه در تخیل داشته باشند، دارای باری از حقیقت غیرقابل انکارند و کمتر منتقدی تن به کتمان حقایق عریان می‌دهد.

جهان داستانی نسین معمولا بر بازآفرینی واقعیت‌هایی استوار است که مابازای بیرونی دارند. جهانی که بر پایه شرح زندگی سخت یک کارگر، یک کارمند دون‌پایه، پدری عیالوار، مادری نگران ارزی پولی و... ساخته می‌شود که نمونه‌هایش را در هرکجای جهان می‌توان یافت. هنر عزیزنسین در نوشتن کارهایش، چفت و بست مستحکم فرم و محتوا با هم است، آن هم به شکلی که کمترین روزنه‌ای برطرح ایرادات معمول بازنمی گذارد.

پرداختن به چرایی این نکته مهم که طنزهای نسین را از حالتی مصرفی بیرون آورده و تبدیل به آثاری مانا کرده است، به فرصتی بیش از این نیاز دارد اما موضوع دوگانگی شخصیت‌های داستانی این نویسنده را می‌توان به عنوان یکی از برگ‌های برندهاش به شمار آورد. نوعی دوگانگی فرهنگی که بر اثر فشارهای اجتماعی- سیاسی گریبان فرد رامی‌چسبد و از او موجودی می‌سازد که تشخیص چهره واقعی‌اش را به کاری غیرممکن تبدیل می‌کند. موجودی که ارایه تصویرش یا در قالب طنز ممکن است یا ناترادی.

عزیز نسین با کمال سادهنگری در امور زندگی مردم ترکیه، خصوصا در صدساله اخیر، به کشف زوایایی از روحیه آدم‌ها نائل آمده که با هر دو باز بانقلابی از اختناق فرو رفته‌اند. اختناقی که بعد از کودتای خونین سال ۱۹۸۰ گسترده‌تر شد و پیش از هر مورد دیگر گریبان مطبوعات و نویسندگان را گرفت.

فساد همه جانبه، فروپاشی‌های اخلاقی، بحران‌سالاری به جای نخبه‌سالاری، رسوایی‌های مالی و سیاسی و... اغلب تشکیل دهنده فضاهای داستانی عزیزنسین هستند. طنزهایی سیاه که هم می‌گریانند و هم می‌خندانند. جدای همه موارد، توجه جدی مترجمان ایرانی به آثار عزیزنسین هم نکته‌ای قابل تامل است. این توجه تا جایی ریشه دوانده که نویسنده مطرح دورانی خاص از تاریخ ایران، یعنی صمد بهرنگی هم از آن بی‌نصیب نمانده وحتی احمد شاملو را هم وسوسه کرده است.

گذر زمان تاکنون ثابت کرده که فقط عزیزنسین می‌تواند مانند عزیزنسین بنویسد. آن گونه که آدم‌های مطلع از وضعیت ادبیات ترکیه می‌گویند، هنوز کسی در این کشور نتوانسته از لحاظ جذب مخاطب و ایجاد زبانی منحصر به خود، به پای این نویسنده برسد و تقلیدهای نه‌چندان اصولی در ایران هم از همان اول تجربیاتی شکست‌خورده بوده و هستند. در شرح زندگی عزیزنسین، تجربه‌های شکست فراوان است. شکست‌هایی که هرکدام به تنهایی می‌توانند آدمی را تا آخر عمر منزوی و افسرده کنند. بر خوردهای خارج از دایره اخلاق که با آثار اولیه این نویسنده شده نشان می‌دهد که او مانند ققنوس در اساطیر ما، بارها و بارها از دل خاکستر خود بلند شده و سر رانوها را تکانده و دوباره از صفر شروع کرده است. نویسنده‌ای که بتواند در عمری حدود ۸۰ سال بیش از دوهزار داستان قابل انتشار وقابل ترجمه بنویسد.

یادداشت

ترجمه آثار ادبی ایران به زبان‌های دیگر و پرسش‌های همیشگی

کرامت چارکی

یکی از پرسش‌هایی که همیشه در عالم ادبیات امروز ایران مطرح می‌شود این است که ادبیات ما چرا هنوز آنگونه که باید و شاید سر از جهان درنیاورده و سقف ادبیات ما در حوزه شعر و داستان جهانی، چهره‌هایی مانند صادق هدایت وفروغ فرخزاد هستند؟

طرح این پرسش ممکن است تا حدودی ریشه در نوعی احساس مسوولیت داشته باشد اما بدون تعارف باید گفت اندکی هم به مساله کمبود اطلاعات و کمبود مطالعه و پیگیری‌های معمول ادبی در میان مطرح‌کنندگان این پرسش مربوط است زیرا طبق آمار و شواهد موجود، کم نیستند چهره‌هایی که نه اندازه پیشکسوتان اما به هر شکل حرفه‌هایی از شناخت فلوه و آثار خود، را در بعضی کشورها ایجاد کرده‌اند.

چرایی حضور کمرنگ نویسندگان و شاعران ایرانی در سطح جهان البته به مطالعه بیشتری نیازمند است اما نادیده گرفتن آثار ترجمه شده به زبان‌های مختلف در دو دهه گذشته، نکته‌ای نیست که بتوان نادیدش گرفت یا بی‌توجهی از کنارش گذشت. شاید برای همه جالب باشد که در همین چند سال گذشته، بیش از دویست اثر درحوزه شعر و داستان از شاعران و نویسندگان ایرانی به زبان‌های دیگر ترجمه شده که سهم زنان نویسنده و شاعر، سهمی غیر قابل انکار و حتی شگفت‌انگیز است. حقیقت این است که هم‌اکنون بسیاری از نویسندگان و شاعران عمدتا جوان ما را در چند کشور دیگر هم می‌شناسند و آثارشان را دنبال می‌کنند. نکته‌ای دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد این است که حجم سفرهای فرهنگی مستقل که در همین چند سال گذشته انجام شده در مقایسه با سفرهای دولتی بسیار ناچیز است. سفرهایی که باهدف تبادل فرهنگی و شناساندن هرچه بیشتر ادبیات امروز ما انجام می‌شوند. همین سفرها به خودی خود، موید این حقیقت درحوزه شعر و داستان در بیرون مرزها در حال رصد ادبیات ما هستند و نسل امروز توانسته با تکیه بر توانایی خود، تا حدودی صدایش را به دیگران هم برساند.

گرچه حضور ادبی ما در قالب ترجمه آثار هنوز در حدی نیست که بتوان به عنوان یک ادعای بی‌چون و چرا مطرح‌اش کرد اما در آن حدی هم نیست که بتوان کاملا نادیده‌اش گرفت و حرفی هم درباره‌اش نزد.

امروزه وقتی ترجمه پراکنده بسیاری از آثار ایرانی به زبان‌هایی چون ترکی، اسپانیایی، عربی، کردی، انگلیسی، فرانسوی و آلمانی که هر روز زیاد و زیادتر هم می‌شوند، نشان از ایجاد موجی دارد که اگر آرام‌آرام در حال شکل گرفتن است، موجی که بدون هیچ پشتوانه‌ای توسط فعالان ادبی آغاز شده و تاکنون نتایج نسبتا خوبی هم در پی داشته.

تنوعه مترجمان دیگر کشورها به ادبیات مستقل ایران نشان می‌دهد که شعر و داستان ما حالا دیگر حرفی برای گفتن دارد. حرفی که می‌تواند مخاطبان در اقصی نقاط جهان را هم تحت‌تاثیر قرار داده و در پهنه ذهنی ما شریک کند. خارج از حوزه انصاف است که به ترجمه‌های متعدد آثار ایرانی توجهی نشان ندهیم و بدون هیچ اطلاعاتی از این موضوع، لب به نقد و گله بگشاییم. ادبیات امروز ایران نه به اندازه قابلیت خود بلکه به اندازه اعلام حضوری موثر ترجمه و عرضه شده است. حضوری که حداقل ثابت می‌کند دست ما از لحاظ تولیدات ادبی تا جایی که بعضی هاناممیدانه‌ها را خالص می‌زنند خالی نیست.

انتظار اینکه ادبیات مستقل ما بتواند یک‌شبه در صدساله برود و در سطح جهانی، هم‌سطح و همسنگ با نویسنده‌ای چون هدایت عرض‌اندام کند انتظاری غیرقدسی و غیرحرفه‌ای است. باید اجازه داد این حوزه که با همه مشکلات هنوز نفس می‌کند و راه‌های اصولی را خود را به‌بیرون از مرزها باز کند. تبدیل شدن یک نویسنده و شاعر به چهره‌ای جهانی، مستلزم سازوکارهایی همه‌جانبه است که فعلا ملاحظه برایش نیست و آنچه در حال اتفاق افتادن است حرکتی است خودجوش و مسوولانه که هر مشکل رشدی کند و بررس خواهد داشت.

جدای از حضور چون ترهات در زمینه ادبیات، حضور آثار نویسندگانی مانند محمود دولت‌آبادی، هوشنگ گلشیری، سیمین دانشور، ایوترلب خسروی، سیمین بهبهانی و... را هم باید به این پرونده اضافه کرد. آثاری که حتی به دلیل سطح نفوذ در خواننده خارج از مرزها، موفق به دریافت جوایزی در سطح جهانی هم شده‌اند.

به هر شکل آنچه در حال و هوای ادبیات امروز ایران شاهدیم، حال و هوایی خودانگیخته با هدفی معلوم است. هدفی که بدون تن دادن به هیاهوهای مربوط به جهان پرآشوب ما به دنبال راهی برای ایجاد روزنه گفت‌وگو با جهان دیگر است. همانطور که گفته شد، حضور پررنگ نویسنده‌ای چون هدایت در ساخت موثر از ادبیات ما، موضوعی است که باید پذیرفت اما توقف نگاه ما و نور عبور قابل عبور بودن و گذشتن از مرز این نویسنده را نباید به عنوان یک اصل بر ذهن خود حقنه کنیم. ممکن است ادبیات ما از مرز هدایت نگذشته باشد اما در چهارچوب پیشین از آن هم متوقف نمانده است. امروزه می‌توان حداقل از ۲۰ الی ۳۰ نویسنده و شاعر نام برد که آثارشان به اشکال مختلف به چند زبان دیگر ترجمه شده؛ موضوعی که تا پیش از دوهه گذشته دارای چنین سابقه‌ای نبوده است.

حضور جهانی در عالم ادبیات نیازمند فرصت‌هایی بیش از این است. فرصت‌هایی که به پشتوانه تک‌تک فعالان مستقل در این زمینه ساخته می‌شود. در کشورهای دیگر هنوز منتقدان ادبی، خارج از گروبندی‌های کاذب به کشف استعدادهای تازه مشغولند. یعنی همان حلقه مفقوده‌ای که ادبیات ما از آن در رنج است. کار منتقد ادبی در سراسر جهان، تشخیص سره از ناسره و جولوگیری از موج‌های مخرب ویژه‌سازی با شاعرسازی است و تا این نوع نگرش به شکلی صدرصد بر ادبیات یک کشور حکمفرما نباشد، نباید انتظاری بیش از محدود شدن در فضایی تنگ و تاریک داشته‌باشیم.

گفت‌وگو

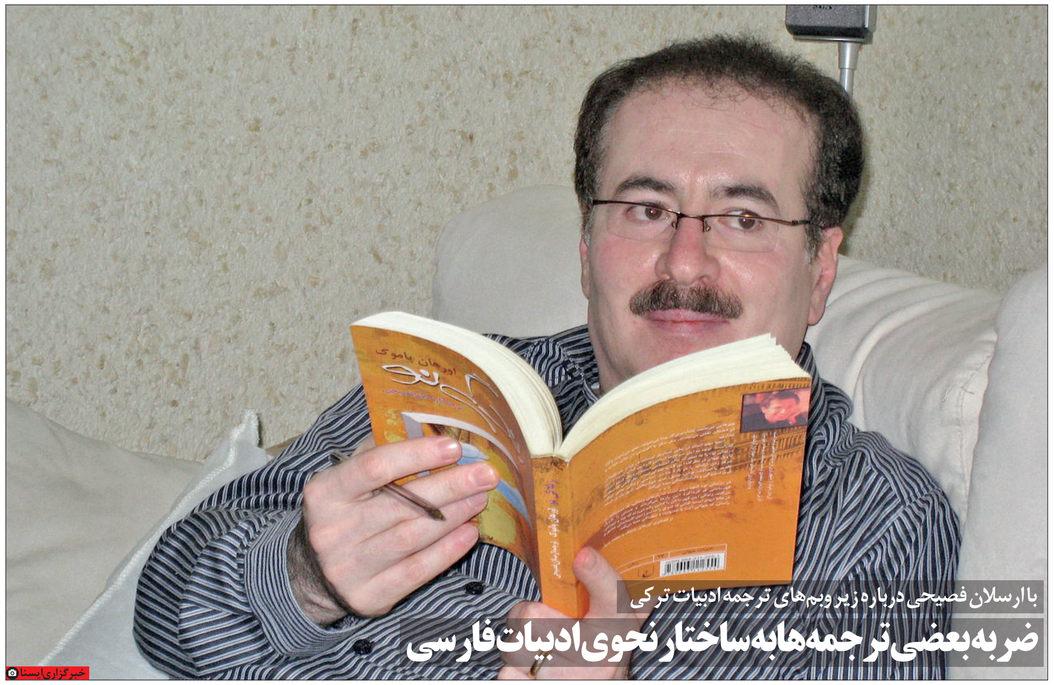

با ارسلان فصیحی درباره زیر و بم‌های ترجمه ادبیات ترکی

ضربه بعضی ترجمه‌ها به ساختار نحوی ادبیات فارسی

رسول آبادیان

ارسلان فصیحی را می‌توان پرکارترین مترجم ادبیات ترکی در ایران معرفی کرد. فصیحی که ده‌ها اثر از نویسندگان کشور ترکیه را به فارسی ترجمه کرده، در این گفت‌وگو ضمن اشاره به تاریخ ترجمه آثار ترکی به فارسی: نگاهی هم دارد به چگونگی وضعیت کارهای ضعیف در این زمینه که نه تنها کمکی به شناخت نویسندگان ترک نمی‌کنند، بلکه ساختار ادبیات فارسی را هم مورد تهدید قرار می‌دهند. از میان آثار ترجمه فصیحی می‌توان به کارهایی چون «معرفت تلخ» نوشته انیس باتور، «مگه تو مملکت شما خر نیس؟» اثری از عزیز نسین، «ملت عشق» نوشته الیف شافاک، «نام من قرمز»، کتابی از اورهان پاموک نام برد.

■ دایره دانش خوانندگان ایرانی از ادبیات کشور ترکیه منحصر است به نویسندگانی چون «یاشار کمال»، «عزیز نسین» و این اواخر هم «اورهان پاموک». در حالی که با مراجعه به کتاب‌هایی که شما ترجمه کرده‌اید، به این درک و دریافت می‌رسیم که باید وسیع‌تر به این حوزه نگاه کنیم. از افت و خیزهای ترجمه آثار نویسندگان ترک بگویید و اینکه چرا هنوز فقط چند چهره در ایران به عنوان سقف ادبیات این کشورمطرحند.

ترجمه از ترکی به فارسی از اواخر دوران قاجار در ایران شروع شد. در آن دوران بعضی مترجمان ایرانی که ترکی می‌دانستند آثار نویسندهای انگلیسی و فرانسوی را از این زبان به فارسی ترجمه می‌کردند. شاید مهم‌ترین اثری که در آن دوره از ترکی به فارسی ترجمه شده «بینوایان» اثر ویکتور هوگو باشد در دهه ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ هم بعضی مترجمان، از جمله رضا سیدحسینی، رمان‌هایی از ترکی به فارسی ترجمه کردند. در آن دوره وزارت فرهنگ ترکیه، مجموعه‌های منتشر می‌کرد با عنوان «هزار اثر اساسی» که برگزیده و ترجمه آثار مهم ادبیات جهان به ترکی بود. در ایران هم مترجمان ترکی، برخی از آن اثر انتخاب و به فارسی ترجمه می‌کردند. ترجمه آثار نویسندگان ترکیه‌ای به فارسی هم کمی پس از آن در دهه ۴۰ با ترجمه داستان‌های کوتاه عزیز نسین شروع شد. عزیز نسین، طنزنویس محبوب و شناخته‌شده‌ای در سطح جهان بود و آثارش جوایز بین‌المللی برده بود و در ایران هم از صعد بهرنگی و نمین باغچه‌بان یگرید تا حتی احمد شاملو به ترجمه آثارش پرداختند. دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی به نوعی سال‌های هژمونی اندیشه چپ بر ادبیات جهان به طور کلی است. ترکیه هم از این قاعده مستثنی نیست و نویسندگان و شاعران مانند ناظم حکمت و یاشار کمال در آن دوره در سطح جهان مطرح شدند و آثارشان به بسیاری زبان‌ها ترجمه شد. در ایران هم رمان‌های یاشار کمال در دهه‌های ۵۰، ۶۰ پرطرفدار بود و یادم هست ترجمه فارسی رمان «اینجه میمد» به چاپ‌های متعدد رسید. البته ترجمه شعرها و رمان‌های ناظم حکمت هم همیشه پرطرفدار بوده و خواهد بود.

دوره بعدی ترجمه کتاب‌های نویسنده‌های ترکیه از دهه ۷۰ با ترجمه آثار اورهان پاموک و لطیفه تکین شروع شد و در دهه‌های هشتاد و نود به نوعی به اوج رسید. الان آثار نویسنده‌های بسیاری از ترکی به فارسی ترجمه شده. شاملا احمد حمدی تانپینار، الیف شافاک، انیس باتور، اورهان کمال، اوغوز آتای، برهان سوئمز، مصطفی کوتلو، احمد آلتان، اردال اوزر، زولفو لیولالی و دیگران. پس این گونه نیست که دایره آگاهی خوانندگان ایرانی محدود به یکی دو نویسنده باشد و می‌بینیم کتاب‌های زیادی از نویسندگان مختلف ترکیه به فارسی ترجمه شده.

■ با نگاهی گذرا به ادبیات ترکیه هم می‌توان دریافت که نوعی نگاه به حوزه سیاست، بر ذهنیت اغلب نویسندگان این کشور سنگینی می‌کند. این سیاست‌نگری یا سیاست ستیزی یا هم اسم دیگری که بخواهیم رویش بگذاریم: چرا بخش عمده‌ای از ذهن و قلم اهالی ادب را به خود مشغول کرده و می‌کند؟

از دوره پرتلاطم دهه‌های شصت و هفتاد میلادی که این روزها زیاد در محافل ادبی از او نام برده می‌شود همین نویسنده است. خانم شافاک در کتابی مثل «ملت عشق» چه وجهی از وجوه مختلف کشور ترکیه را به نمایش گذاشته که محبوب ایرانی‌ها هم هست؟ ظاهرا خود شما هم، جهان این نویسنده را می‌سنید چون به غیر از این کتاب، کارهای دیگری هم از او ترجمه کرده‌اید.

یکی از زمان‌های الیف شافاک در ترکیه بسیار پرطرفدار است و تاکنون دو سه میلیون نسخه از آن به فروش رسیده. این رمان در ترکیه با عنوان «عشق» چاپ و منتشر شده و در ترجمه فارسی من عنوانش را به «ملت عشق» تغییر دادم. دیگر رمان‌های این نویسنده بعضی بسیار شوخ‌اوخان هستند و بعضی بسیار قصه‌گو. اما هیچ کدام موفقیت «ملت عشق» یا همان «عشق» را به دست نیاورده. این رمان چون به زندگی و اندیشه‌های مولوی و شمس تبریزی می‌پردازد و قواعد عرفان و تصوف را در قالب رمان و از زبان راوی‌های مختلف بیان می‌کند بسیار پرطرفدار شده چون به هرحال، هم ایرانی‌ها هم ترکیه‌ای‌ها به مولوی و شمس تبریزی علاقه دارند به افکار عرفانی احساس نزدیکی می‌کنند و نوعی تسلای خاطر و آرامش و مهرورزی و محبت و مدارا در این رمان می‌یابند. به نظرم از موفقیت «ملت عشق» این‌هاست. رمان دیگری هم از الیف شافاک که دردهای که در فارسی عنوانش را گذاشتم «بعد از عشق». این رمان هم بسیار جسورانه است و موضوعش کشف هویت زنانه و مسائل و مشکلاتی است که زنان به طور کلی و زنان هنرمند و نویسنده به خود می‌آن در گریزند.

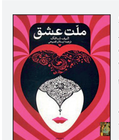

■ یکی از رمان‌های الیف شافاک در ترکیه بسیار پرطرفدار است و تاکنون دو، سه میلیون نسخه از آن به فروش رسیده. این رمان در ترکیه با عنوان «عشق» چاپ و منتشر شده و در ترجمه فارسی من عنوانش را به «ملت عشق» تغییر دادم. دیگر رمان‌های این نویسنده بعضی بسیار شوخ‌اوخان هستند و بعضی بسیار قصه‌گو اما هیچ کدام موفقیت «ملت عشق» یا همان «عشق» را به دست نیاورده.

■ رمان دیگری هم از الیف شافاک ترجمه کرده‌ام که در فارسی عنوانش را گذاشته‌ام «بعد از عشق». این رمان هم بسیار جسورانه است و موضوعش کشف هویت زنانه و مسائل و مشکلاتی است که زنان به طور کلی و زنان هنرمند و نویسنده به خود می‌آن در گریزند.

■ من فکر می‌کنم منتشر نشدن یک کتاب؛ بهتر از انتشار یک ترجمه بد است. ترجمه‌های بد از ادبیات خیلی کشور‌ها باعث شده که خواننده ایرانی علاقی مطالعه آثار نویسندگان آن کشورها به رقابتی بیخشد. ظاهرا ترجمه‌های بد از ادبیات ترکیه، خصوصا آثار نویسندگانی که به یکدیگر اتفاقا تاثیر سیاست بر آثار نویسندگان ترکیه بسیار کمرنگ شد. مثلا اورهان پاموک که الان مطرح‌ترین نویسنده ترکیه در سطح جهان است و جایزه نوبل ادبی را هم برده فقط یک رمان سیاسی دارد با عنوان «برف» الیف شافاک فقط در یکی از رمان‌هایش کمی به سیاست ترکیه در قبال اقلیت‌ها می‌پردازد. اما به هر حال نویسنده در آثارش درباره انسان‌ها و مسائل انسانی و مشکلات اجتماعی می‌نویسد و شاید بتوان این نوع نگرش را نگرشی تحت تاثیر سیاست دانست.

■ خوب شد از الیف شافاک نام بردید. نویسنده‌ای که کم‌وبیش همه آثارش را خوانده‌ام و می‌دانم که در ترکیه بسیار پرطرفدار است و تاکنون دو سه میلیون نسخه از آن به فروش رسیده. این رمان در ترکیه با عنوان «عشق» چاپ و منتشر شده و در ترجمه فارسی من عنوانش را به «ملت عشق» تغییر دادم. دیگر رمان‌های این نویسنده بعضی بسیار شوخ‌اوخان هستند و بعضی بسیار قصه‌گو اما هیچ کدام موفقیت «ملت عشق» یا همان «عشق» را به دست نیاورده. این رمان چون به زندگی و اندیشه‌های مولوی و شمس تبریزی می‌پردازد و قواعد عرفان و تصوف را در قالب رمان و از زبان راوی‌های مختلف بیان می‌کند بسیار پرطرفدار شده چون به هرحال، هم ایرانی‌ها هم ترکیه‌ای‌ها به مولوی و شمس تبریزی علاقه دارند به افکار عرفانی احساس نزدیکی می‌کنند و نوعی تسلای خاطر و آرامش و مهرورزی و محبت و مدارا در این رمان می‌یابند. به نظرم از موفقیت «ملت عشق» این‌هاست. رمان دیگری هم از الیف شافاک ترجمه کرده‌ام که در فارسی عنوانش را گذاشته‌ام «بعد از عشق». این رمان هم بسیار جسورانه است و موضوعش کشف هویت زنانه و مسائل و مشکلاتی است که زنان هنرمند و نویسنده به خود می‌آن در گریزند. فکر می‌کنم خواندن این رمان به شناخت زنان و هویت زنانه بسیار کمک می‌کند.

■ من فکر می‌کنم منتشر نشدن یک کتاب؛ بهتر از انتشار یک ترجمه بد است. ترجمه‌های بد از ادبیات خیلی کشور‌ها باعث شده که خواننده ایرانی علاقی مطالعه آثار نویسندگان آن کشورها به رقابتی بیخشد. ظاهرا ترجمه‌های بد از ادبیات ترکیه، خصوصا آثار نویسندگانی که به

معرفی کتاب

جهان شاعرانه پرورش و روایت شهری حمیدی

منیره پرورش، شاعر بی‌سرو صدایی است که حالا دیگر سمت و سویش را در مسیر شعر پیدا کرده. پرورش به شاعر کوتاه‌سرا معروف است؛ شاعری که از مجموعه شعر «من، تو، مقصر بوریگول» نشان داد که توانایی خلق تصاویر بدیع با استفاده از کمترین کلمات را دارد. پرورش در معماری اشعارش حساسیت فوق‌العاده‌ای دارد به گونه‌ای که می‌توان هر کدام ازبندهای تشکیل‌دهنده شعرهایش را به عنوان شعری مستقل به رسمیت شناخت و حتی از لذت برد. در هر مجموعه شعر این شاعر می‌توان کشف سمت و سوهایی تازه در نگاه به شعر را پیدا کرد. به گونه‌ای که در مجموعه داستان «منهای سی و دو حرف» را هم در پرونده کاری خود دارد. حمیدی دانش آموخته زبان و ادبیات فارسی است و علاوه بر نوشتن داستان، همکاری‌هایی هم با مطبوعات کشور دارد.

حوالی «خیابان سی تیر» را می‌توان در ردیف داستان‌های شهری و آپارتمانی دسته‌بندی کرد، یعنی محصولی ادبی برخاسته از دل جهان مدرن و شهر و شهرنشینی. این رمان که از سوی انتشارات افراز منتشر شده، حکایتگر شخصیت‌هایی است که با تمام دارا بودن حال و هوایی از جنس آدم‌های امروز، آرزوی بازگشت و تنفس در جهانی آرمانی را باخود یدک می‌کشند. آدم‌هایی با ناسامانه و حضور در تاریخی مشخص که در دام طلسمی از جنس سنگ و آهن گرفتار شده‌اند.

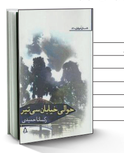

تصویر جهانی از بی‌اعتمادی برخاسته از حسی شهری به همراه ساخت و ساز روایتی سیال نشان می‌دهد که نوشتن برای حمیدی، مساله‌ای جدی و انتخاب شده باشد بلکه او با ممارست در معماری شعرها به این نتیجه رسیده که مخاطب امروز را یک‌بار دیگر به سوی شعر هدایت کند و او را در این وادی نگاه‌دارد. شاعر مجموعه‌های «من، تو، مقصر و بوریگول است. چتری برای خاک، فقط همین نیست. من از حالا شروع شدم» و «هی! تو یک جا بودی، من بیدارت کردم» حالا با تجربه‌ای تازه از جهان پیتی شعر، مجموعه «رابطه بر گرها گاهی به هم می‌خورد» را از سوی انتشارات مروارید روانه بازار کتاب کرده. پرورش در این مجموعه هم با حفظ همان جهان پیتی شعری دست به تجربه‌ای تازه زده است.

یادداشت

رمان «حوالی خیابان سی تیر» اولین رمان رکسانا حمیدی است و آنگونه که مخاطب امروز را آمده پیش از این مجموعه داستان «منهای سی و دو حرف» را هم در پرونده کاری خود دارد. حمیدی دانش‌آموخته زبان و ادبیات فارسی است و علاوه بر نوشتن داستان، همکاری‌هایی هم با مطبوعات کشور دارد.

حوالی «خیابان سی تیر» را می‌توان در ردیف داستان‌های شهری و آپارتمانی دسته‌بندی کرد، یعنی محصولی ادبی برخاسته از دل جهان مدرن و شهر و شهرنشینی. این رمان که از سوی انتشارات افراز منتشر شده، حکایتگر شخصیت‌هایی است که با تمام دارا بودن حال و هوایی از جنس آدم‌های امروز، آرزوی بازگشت و تنفس در جهانی آرمانی را باخود یدک می‌کشند. آدم‌هایی با ناسامانه و حضور در تاریخی مشخص که در دام طلسمی از جنس سنگ و آهن گرفتار شده‌اند.

جوابیه

توضیحات سازمان میراث فرهنگی استان مازندران درباره سخنان پسر نیما یوشیج

قرآن خطی نیما در موزه ساری است

در روزنامه اعتماد شماره ۳۹۹۲ یادداشتی به مناسبت سالروز درگذشت «نیما» در سیزدهمین روز دی ماه منتشر شد که بخشی از آن به سخنان «شراگیم» تنها فرزند نیما اختصاص داشت. در آن مطلب شراگیم یوشیج (اسفندیاری) توضیحاتی درباره راه‌اندازی موزه نیما و نگهداری وسایل بنیانگذار شعر نو بیان کرده و گفته بود: «... لوازمی که من برای موزه داده بودم اکنون در آن خانه با موزه دیده نمی‌شود مثل قرآن خطی زمان سلجوقی ۱۰۶۵ که خود نیما آن را صحافی کرده بود و چندین کتاب قیمتی دیگر که اکنون در موزه نیست و توسط رییس میراث مازندران ایزدی با تبانی محمد عظیمی همکار ایشان از موزه بیرون رفته و فروخته شده است و تا زمانی که موزه به این شکل نا امن وجود دارد، من نمی‌توانم چیز دیگری در اختیار میراث فرهنگی قرار دهم.»

بعد از انتشار این مطلب، همسر مهدی ایزدی، معاون میراث فرهنگی اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان مازندران در توضیحاتی، سخنان شراگیم یوشیج را تکذیب کرد: «با سلام احترام در خصوص شایعات اخیر در مورد سرقت کتاب قرآن خطی نیما به استحضار می‌رساند این کتاب با شماره اموال ۵۷۸۴ که در سال ۱۳۷۶ در دفتر اموال مازندران و کشور ثبت و تحویل امین اموال کل استان داده شد و در مخزن ساری نگهداری می‌شود. متاسفانه تمام تلاش اینجانب و همکارانم که از سال ۷۴ تاکنون مسوولیت مرمت و احیای بنا را به طور شبانه روزی کار کرده‌ایم، ندیده گرفته و با ایروی اینجانب بازی شد.»

در بخش دیگری از این توضیحات آمده است: «به اطلاع می‌رساند که ایشان (شراگیم یوشیج) تمام اموال پدرش را با حضور امین اموال سازمان و نماینده ذی‌حساب به اداره کل میراث فرهنگی فروخته‌اند و پولش را دریافت کرده‌اند.»

شراگیم یوشیج همچنین توضیح داده بود که خانه یوش از طرف میراث فرهنگی غصب شده و نام موزه بر آن نهاده‌اند اما نموداری از موزه در آن مکان دیده نمی‌شود نامه مفصلی هم نوشتم که به جایی نرسیدم چون شایع کرده‌اند توضیح می‌دهم «من از بابت منزل یوش هیچ بهایی یا پولی دریافت نکرده‌ام و قرار بود که منزلی در تهران برای سکونت من به من بدهند که آن هم به جایی نرسید چون آقای مهندس کازرونی مدیر وقت میراث مخالفت کرد.»

علی اسفندیاری مشهور به نیما یوشیج، بنیانگذار شعر نوی فارسی شناخته می‌شود و به همین دلیل او با عنوان پدر شعر نو یاد می‌شود. خانه او در روستای یوش در شهرستان نور استان مازندران سابقه‌ای تاریخی داشته و قدمت آن به عصر قاجار باز می‌گردد. ضمن اینکه خانه او در تهران در محله دزاشیب قرار دارد که چندی پیش از فهرست آثار ملی خارج شد و حال دوباره به این فهرست بازگردانده شده است.

تئاتر فجر

به بهانه پایان سی‌وششمین جشنواره تئاتر فجر

هنوز بالغ نیستیم

بابک احمدی

۱- سی‌وششمین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر شب گذشته با معرفی برگزیدگان به پایان رسید تا این رویداد یک گام دیگر به چهل‌سالگی - دوران میان‌سالی و بلوغ - نزدیک شود. در روزهای برگزاری جشنواره مجموعه وقایع، اعمال و اظهارنظرهایی رخ داد که نمونه آنها را در یکی دو سال گذشته سراغ نداشتیم. از همین رو می‌توان مدعی شد کیفیت واقعی جشنواره تئاتر فجر ایران برخلاف هر رویداد تئاتری بین‌المللی دیگر، نه به واسطه آثار نمایشی، هنرمندان حاضر در جدول اجراها و برنامه‌های جنبی که با تحلیل حواشی پیش آمده و نقش اهالی این خانواده در بروز موارد گوناگون قابل بررسی است. با حداقل نگاه به این جنبه ماجرا برای نگارنده سطور جذابیت بیشتری دارد.

۲- امروزه اکثریت قریب به اتفاق دست‌اندرکاران و فعالان تئاتری به ساختار معیوب جشنواره پی‌برده‌اند و به ادامه وضعیت موجود اعتراض می‌کنند. انتخاب دبیرهنگام دبیر و به تبع آن تاخیر در انتخاب دبیران بخش‌های گوناگون از جمله بین‌الملل، برگزاری جشنواره در تاریخ نزدیک به تعطیلات زمستانی و جشن‌های سال نو اروپا که کار دبیر این بخش را برای دعوت از گروه‌های خارجی با کیفیت بسیار دشوار می‌کند، افزایش تعداد گروه‌های متقاضی با مدعی حضور در جشنواره، حساسیت نهادهای گوناگون، تغییر مداوم فراخوان و موارد متعدد دیگر به در همه آشکار است.

۳- بنابراین انتظار تغییر آنچنانی و ماهوی در شکل و شمایل برگزاری این رویداد از اساس بیهوده و سر ناآگاهی یا خوش‌باوری انتزاعی است. حال با این رویکرد می‌توان خیلی سریع به یک پرسش پاسخ داد: «آیا جشنواره دوره سی‌وششم تفاوت چندانی با دوره‌های گذشته داشت؟» قطعا خیر! این جا به بعد بحث کیفی جدول یا گروه‌های ایرانی و خارجی حاضر در این رقابت کنار می‌رود و بطور طبیعی حاشیه جای متن می‌نشیند. حاشیه‌ای که خاطرا دبیر جشنواره از قبل و باطرح شعار «جشن گفت‌وگوی تئاتر ایران» به استقبالش رفت. مگر قرار بود جبه اتفاقی رخ دهد که «گفت‌وگو» به مسلک بدل شد؟ مسالهای که حتی ترجمه‌اش برای هنرمندان خارجی میسر نبود و در هیچیک از اقلام تبلیغاتی اثری از ترجمه شعار جشنواره به زبان انگلیسی به چشم نمی‌خورد.

جز فقدان گفت‌وگو مواجه نبودیم و این نشان می‌دهد اهالی تئاتر بعد از سی و شش سال هنوز نسبتی با گفت‌وگو- بلوغ- برقرار نکرده‌اند. به این معنا می‌توان «دیالوگ» را غایب بزرگ تئاتر امروز تلقی کرد.

۴- ژک لکان، روانشناس و فیلسوف معاصر در یکی از سمینارهایش درباره نمادسازی و مبحث بازنمایی اینطور بیان می‌کند که همواره هستهای از امر واقع وجود دارد که از نمادسازی می‌گریزد و همه بازنمایی‌ها، تصاویر و دلالت‌ها صرفا تلاشی برای پر کردن این شکاف هستند. لاکان این عنصر وایس زده را بازنمود یا «چیز - Das Ding» می‌نامد. «چیز» ایزه‌ای گمشده است و هیچ جا آشکار نمی‌شود. به این ترتیب شاید بتوان طرح شعار «جشن گفت‌وگو...